

مقدمه

و آن مشتمل است بر چند فصل

فصل اول

شرح حال ناظم الاسلام کرمانی - تولد بنده نکارنده در شهر دارالامان کرمان شده ، در سال ۱۲۸۰ قمری هجری نبوی ، مطابق با سال (۱۲۶۰) شمسی هجری ، مطابق با سنه (۱۸۶۴) مسیحی ، در این سال که من پای به عرصه زندگانی گذاردم (ناصرالدین شاه) قاجار پادشاه ایران بود ، کیومرث میرزا پسر قهرمان میرزا حکمران کرمان بود ، ایکن او را از حکومت فقط اسمی بود و محمد اسمعیل خان وکیل الملك نوری مسئول اخذ مالیات و تقلم مملکت بود .

محمد اسمعیل خان وکیل الملك اول پسر فتحعلی خان معروف به کوه نور است ، که از بدو ظهور دولت قاجاریه ، خدمات لایقه به سلاطین این دودمان کرده ، در سنه (۱۲۶۱) مأمور توقف کرمان گردیده ، املاکی از خالصجات دیوان به تیول داشته و همت در آبادی املاک گماشت ، تا در سنه (۱۲۷۵) به پیشکاری کیومرث میرزا منصوب شد و تا سنه (۱۲۸۴) که بدرود زندگانی نمود آنی وقت خود را ضایع ننمود ، املاک زیاد احداث کرد و عمارات عالیه بنا نهاد ، کاروانسراها در طرق و معاير ساخت ، اگر آبادی های آن مرحوم را از شهر و بلوک کرمان بردارند ، چیزی باقی نمی ماند .

چون هفت سال از عمرم سپری شد ، پدر و مادر به معلم سپردند و در این سال (۱۲۸۲) فاضل علم و عالم حکیم حاجی سید جواد شیرازی امام جمعه کرمان بدرود زندگانی فرمود .

جنابش جامع معقول و منقول بود . در سنه (۱۲۵۳) به امام جمعگی کرمان منصوب شده و بعد از هجرت آخوند ملاعلی اکبر زمان مرحوم (۱) که از فحول علماء امامیه بود که در سنه (۱۲۵۴) به یزد مهاجرت فرموده و در سنه (۱۲۷۵) در ارض اقدس به رحمت ایزدی پیوست . ریاست شرعی کرمان با مرحوم حاجی سید جواد بود .

در مرحله هشتم (۱۲۸۸) حاج محمد کریمخان مقتدای شیخیه کرمان بدرود جهان گفت ، جنابش از شاگردان مرحوم حاج سید کاظم رشتی است ، مریدانش او را وصی سید و حامل علوم شیخ احمد احسائی می دانند و رکن رابع و شیعه کامل هم .

در مرحله پانزدهم که سنه (۱۲۹۵) بود ، مشغول تدریس مقدمات و ادبیات بودم . در این سنه عالم عامل فقیه کامل حاج آقا احمد مجتهد کرمانی به عالم دیگر شتافت . جنابش در سنه (۱۲۲۰) متولد شده ، روزگاری در یزد و ارض اقدس مشغول تحصیل و زمانی در عتبات عالیات در حوزه درس شیخ محمد حسین صاحب فصول و حاج شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام ، و غیرهم مشغول و بالاخره مجاز شد . چندی هم به درس مرحوم حاج سید کاظم رشتی حاضر می شدند و تقریباً در سنه (۱۲۵۷) به کرمان مراجعت کرده ، مشغول تدریس فقه و اصول و ترویج احکام شرعی شدند ، که می توان گفت رواج فقه و اصول در کرمان به وجود ایشان شده و تقریباً به ایشان ختم و چهل سال مشغول قضاوت بودند و دوست و دشمن در زهد و ورع ایشان متفق الکلمه بودند .

(۱) آخوند ملاعلی اکبر زمان از علمای امامیه بود . از کرمان به واسطه امر به معروف و نهی از منکر تبعید به یزد شد ، از آنجا هم به همین سبب به طهران و از طهران به همین علت به ارض اقدس مشهد رضوی (ع) منفی ، و در آنجا به اشاره دولت ایران مسموم و به عالم جاوید شتافت .

شرح حال میرزا آقاخان کرمانی

در مرحله بیستم سنه (۱۳۰۰) از صرف و نحو و حساب و منطق و هیات قدیم به درجه‌ای بهره‌ور گشته و اکثر این علوم را تدریس می‌کردم و از اساتیدم یکی مرحوم میرزا عبدالحسین خان ، معروف به میرزا آقاخان بود ، که منطق شرح اشارات را خدمت آن مرحوم تلمذ نمودم ، پدرش مرحوم آقا میرزا عبدالرحیم بردسیری ۱ بود ، مادرش صبیئه مرحوم میرزا کاظم بن میرزا محمد تقی مظفرعلی‌شاه است .

تولدش در سنه (۱۲۷۰) هجری واقع شده ، در کرمان مشغول تحصیل بود ، ادیب کاملی شد ، در علوم ریاضی و طبیعی بهره وافیه برد و از حکمت الهی نصیب کفنی به دست آورد ، زبان فارسی و ترکی را به خوبی می‌دانست ، زبان فرانسه و انگلیسی را بیاموخت . در سنه (۱۳۰۲) از تمدی و ظلم ناصرالدوله سلطان عبدالحمید میرزا ، هجرت کرده به اصفهان رفت ، و چندی شاهرزاده ظل‌السلطان ، مسعود میرزا او را نگاهداشت ، و می‌خواست که همواره مصاحب خودش بدارد . میرزا آقاخان سر به نوکری فرود نیاورده روانه طهران شد . و پس از چندی به مصاحبت شیخ احمد روحی کرمانی به اسلامبول رفته زمانی در اداره اختر خدمت به عالم معارف می‌نمود و در آن صفحات مرحوم سیدجمال الدین اسدآبادی ، مشهور به افغان را ملاقات کرده جاذب و مجذوب شدند

(ذره ذره کاندیرین ارض و سماعت جنس خود را همچو گاه و کهرباست)

و همت در بیداری ایرانیان کردند . لیل و نهاراً همشان مصروف نجات دادن ایرانیان بود ، از قید رقیت و عبودیت سلاطین مستبده ، لویح و خطابات زیاد نوشته و به ایران می‌فرستادند و اغلب از تألیقات و منشآت میرزا آقاخان بود و مقاصد خود را در ضمن کتب تواریخ و رمان و اشعار نوشته ، منتشر می‌کردند . اتحاد دول اسلامی را

مدعی بودند و تأسیس قانون اسلامی را خواهان و در بر کندن ریشه استبداد مجد و در زایل کردن رسوم ظالمانه مجتهد بودند. و از تألیفات میرزا آقاخان است: تاریخ شری موسوم به آینه سکندری و دیگری نظمی موسوم به نامه باستان که در سنه (۱۳۱۳) در مجلس طرابزون تألیف کرده، چنانچه خود گوید:

ز تاریخ هجرت پس از يك هزار	چه بر سیمد و سیزده شد شمار
ز شعبان گذشته همی روز ده	مطابق به آغاز اسپند سه
که پایان شد این نامبردار گنج	به يك ماه بر دم در این کار رنج
سپاسم ز یزدان پرور گسر	که این نسامه نامی آمد به سر
غرض بود تاریخ، نی شاعری	که طبع من از شعر، باشد عری
به ویژه که بودم به بند اندرون	چه لطف آید از طبع بندی برون؟

بالجمله تاریخ نظمی مرحوم آقاخان را فرمانفرما سالار لشکر، در سنه ۱۳۱۵ بفرمود بعض اشعار آن را که در آن ایام نامناسب بود برداشته و از ظهور اسلام تا چلوس مظفرالدین شاه، شیخ احمد ادیب کرمانی، بر وزن و سبک جلد اول به نظم کرده. سالاریه نام نهاد و به طبع رسانیده، نگارنده آنچه از آن کتاب برداشته اند به دست آورده. بعض اشعار آن را که سائق غیرت است در فصل آخر مقدمه می‌نکارد و شری آن را علاءالملک به طبع رسانده و در طبع آن زحمت و مخارج گزافی را بر خود گرفته و مرحوم میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل در تصحیح نسخه آن خیلی رنج برده و در واقع می‌توان گفت علاءالملک جبران نسبتی را که به او می‌دادند نمود و روح آن مرحوم را شاد و از خود راضی نمود. ولی از قرار مسموع اسباب گرفتاری ایشان را در اسلامبول علاءالملک فراهم آورد و به سلطان عثمانی سلطان عبدالحمیدخان عرضه داشت شورش آرامنه که در سنه (۱۳۱۲) در اسلامبول روی داد، به تحریک سید جمال‌الدین و میرزا حسن خان خبیرالملک جنرال گونسل دولت علیه ایران و میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی است. به علاوه به واسطه مکاتیب و نوشتجات در ایران هم بعض فتنه‌ها کرده‌اند، و دور نیست در ایران هم حادثه‌ای اتفاق افتد. از سید سندی به دست نیامد، لکن بعض نوشتجات میرزا حسن خان و میرزا آقاخان و خط شیخ احمد روحی به دست آمد. لذا این سه نفر را به طرابزون فرستاده در آنجا حبس کردند، تا ماه دی‌العقده (۱۳۱۳) که ناصرالدین‌شاه به تیر میرزا رضای کرمانی مقتول شد. باز سفیر ایران جلوه داد میرزا رضا به تحریک این‌ها بوده که مرتکب این امر شده است.

چون مظفرالدین‌شاه به طهران آمد و به تخت نشست، این سه نفر را از طرابزون به تبریز آوردند، و در تبریز به امر ولیعهد محمدعلی میرزا در سنه (۱۳۱۴) به قتل رسانیدند، چنان که در ذیل حالات شیخ احمد روحی ذکر شده است.

شرح حال شیخ احمد روحی

حاج شیخ احمد روحی ، سردوم مرحوم شیخ العلماء ، آخوند ملا محمد جعفر کرمانی طاب ثراه ، در مجاری سنه (۱۲۷۲) هجری ، در بلدة کرمان متولد گردیده ، صاحب معالی صفات و محاسن اخلاق بود ، طبع شعر نیز داشت و روحی تخلص می نمود ، علوم عربیه و مقداری از مبادی علم فقه و اصول و حدیث را در کرمان خدمت والد خود تحصیل نمود و صاحب قدس و زهد و خیر خواه عامه و طرف توجه و قبول اهالی گردید .

چندی در مسجد میدان قلعه و مسجد میرزا جبار کرمان امامت جماعت می نمود . در منبر و موعظه یدی طولا داشت . در مجاری سنه (۱۳۰۲) از کرمان با مرحوم میرزا آقاخان معروف به طرف اصفهان مسافرت نموده ، شاهزاده ظل السلطان خواست از آن ها نگاهداری کند ، حضرات قبول نکردند ، چنان که سابقا ذکر شد . لذا از اصفهان به طهران مسافرت نمودند . شیخ احمد روحی چندی در طهران مشغول به تدریس تفسیر قرآن شده ، از طهران با میرزا آقاخان به رشت رفتند . مؤید الدوله والی رشت چندی از ایشان پذیرائی کرده و چون دانست حضرات در دربار ناصرالدین شاه متهم می باشند ، اندیشه کرده ، عذر ایشان را خواست . به علیه اسلامبول رفتند . و در آنجا حاج شیخ احمد زبان فرانسه و انگلیسی و ترکی اسلامبولی را تحصیل و تکمیل نمود . چندی در اسلامبول مشغول تعلیم السنه مزبوره و فارسی بود و چندین نسخه از کتب و رسائل زمان و علوم انگلیسی و فرانسه را به فارسی ترجمه نمود . بعد از آن از اسلامبول عزیمت بیت الله را نمود . بعد از مراجعت از مکه معظمه مدتی در حلب اقامت داشت . بعد از مدتی اقامت در حلب به عزم دیدن میرزا آقاخان به اسلامبول عودت نمود . در این دفعه حاج میرزا حسن خان خبیر الملك جنرال گونسل دولت علیه ایران که از جمله اهل فضل و هنر و مدتی از خدمت دولت ایران مستعفی و به سمت ضیافت خاصه سلطنتی مقیم بود ، ثالث ثلثه آنها شده ، این سه نفر جداً به هوا خواهی و همراهی سید جمال الدین اسدآبادی در مقام دعوت اتحاد اسلامیه برخاسته ، مراسلات و مکاتبات عدیده به علماء و اشراف عامه بلاد ایران نوشته ، آنها را دعوت به اتحاد اسلامی نموده ، حتی آن که

حاج شیخ احمد روحی سجع مهری کننده بود، به این عبارت (داعی اتحاد اسلام احمد روحی آمده نام) و معلوم است این مطلب تا چه درجه مزاحم درباریان دولت ایران است. خاصه به آن قبایح و ذمائی که از میرزا علی اصغر خان امین السلطان در جزو مراسلات خود می نمودند امین السلطان جداً در صدد گرفتاری و اذیت آنها برآمده، سفارشات در این باب به میرزا محمود خان علاءالملک که آن وقت در اسلامبول سفیر کبیر ایران بود نوشت .

و علاءالملک به مأموریت خود عمل نموده، تا در مجاری سنه (۱۳۱۲) از طرف باب عالی حکم به طرد و تبعید میرزا آقاخان و حاج شیخ احمد و میرزا حسنخان خیرالملک از اسلامبول به طرابزون صادر شد . آنها را به طرابزون تبعید نموده، در آنجا تحت الحفظ بودند .

قتل شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان و خبیرالملک - در این اثنا که حضرات در محبس طرابزون بودند ، میرزارضای کرمانی از اسلامبول با شیخ ابوالقاسم برادر شیخ احمد روحی تذکره مرور و باشپورت دو نفری گرفته ، بلکه میرزارضا خودش را به سمت نوکری شیخ ابوالقاسم معرفی کرده به طرف ایران آمده در طرابزون با محبوبین ملاقات کرده و در آنجا معاهدات خود را نموده ، به طرف ایران آمده تا باطوم با شیخ ابوالقاسم همراه، از آنجا از هم جدا شده، شیخ ابوالقاسم به طرف کرمان و میرزارضا به طهران آمده ، ناصرالدین شاه را کشت . از علاءالملک مؤاخذه کردند که چرا باشپورت به میرزارضا دادی ؟ جواب داد من او را نشناختم . من باشپورت به شیخ ابوالقاسم دادم ، که برادر شیخ احمد روحی است و میرزارضا نام نوکر او بود . باری به توسط سفیر مزبور شکایت از طرف دولت ایران به باب عالی از حضرات شده ، آنها را قاتل واقعی ناصرالدین شاه معرفی کردند و فرستادن آنها را به طرف ایران از باب عالی خواستند .

سفیر علاءالملک هم به عنوان دوستی این تمنا را به لباس رسمانه درآورد، تا این که مأمورین دولت عثمانی آنها را تحت الحفظ تا سرحد آورده ، از طرف ایران هم رستم خان سرتیپ سواره از تبریز با عده ای از سواران ابوابجمعی خودش آنها را تا سرحد استقبال کرده از مأمورین عثمانی گرفته، به تبریز آورد ، در عمارت دولتی حبس کردند.

از میرزا صالح خان وزیر اکرم که آن اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بود نقل کرده اند: که حضرات در محبس با کمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند ، خاصه شیخ احمد روحی که اغلب اوقات به صوت حسن تلاوت قرآن می کرد و صوتش خیلی جذابیت داشت ، به نوعی که تمام خلوتیها در اطاق محبس جمع شده ، گوش به تلاوت قرآن او می دادند، و اغلب گریه می کردند. باری هنوز میرزارضا که قاتل اصلی ناصرالدین شاه بود ، به ملاحظه احترام ماه محرم و سفر در طهران زنده بود، که امین السلطان حکم قتل آنان را صادر نمود . و چون مرحوم میرزا علی خان امین الدوله مأمور و پیشکار آذربایجان شد ، به ملاحظه این که مادا آنها را از کشتن نجات دهد ، لذا تعجیل در

قتل آن‌ها کرد ، و در عصر ششم ماه صفر (۱۳۱۴) در باغ شمال محمدعلی میرزا ولیعهد خودش با میرغضب بر بالین آن‌ها آمده ، نخست شروع به استنطاق آن‌ها کرده ، هر چه پرسید جواب صریح و صحیح به او دادند ، عاقبت عاجز شد بنای رذالت و بد گوئی را گذارده که شما بایی و قاتل شاه شهید هستید . چون حاج شیخ احمد حدت مزاج داشت و صفرای او غالب بود ، فحش زیادی در جواب او داده به نوعی که نوکرهای او از خجالت از پشت سر او فرار کردند . آن وقت خود حاج شیخ احمد میرغضب را به طرف خویش دعوت نمود ، که زود باش اول مرا آسوده کن ، همین که میرغضب نزد او آمد ، میرزا آقاخان دامان میرغضب را گرفته او را قسم داد که اول مرا بکش ، او را رها کرده نزد میرزا آقاخان آمده ، حاج میرزا حسن خان خبیرالملک دامان او را گرفته و او را قسم داد که اول مرا بکش . مدتی میرغضب در میان آن‌ها سرگردان بود تا عاقبت اول حاج شیخ روحی را و بعد میرزا آقاخان و آخر میرزا حسن خان را به قتل رسانید و به موجب حکم امین السلطان سرهای آن‌ها را پوست کنده و در آن‌ها آرد کرده به طهران نزد او فرستادند . و سیمعلم الذین ظلموای منقلب ینقلبون .

بنده نگارنده از جناب علاءالملک میرزا محمودخان به طریق استعلام سؤالاتی نموده که از آن جمله گرفتاری حضرات بود . در جواب مذکور داشت که وقتی من به سفارت اسلامبول رفتم ، این سه نفر طرف سوءظن دولت ایران واقع شده بودند ، از جهت کاغذهایی که به علماء عتبات و ایران نوشته بودند ، که اتحاد اسلامی را استدعا کرده بودند و من کاغذی نوشته به عنوان میرزا علی اصغر خان امین السلطان و در آن کاغذ نوشته بودم فوائد این اتحاد راجع به ایران خواهد بود و نیز در آن کاغذ مطالبی را نوشته بودم ، که اگر آن نوشته من به امین السلطان رسیده بود ، دیگر خطری برای آن‌ها نبود . برادر شیخ احمد کاغذ مرا گرفت ، عوض آن که بفرستد به ایران نزد صدراعظم ، داده بود به صدراعظم عثمانی که مصدق و شاهد بی گناهی برادرش گردد و تا يك اندازه باعث اتهام من هم شد . و صدراعظم عثمانی از من رنجش حاصل نمود اما در امور سید جمال الدین ، میرزا علی اصغر خان صدراعظم اصرار غریبی داشت و از طرف دولت ایران اعدام سید را مستدعی و ملتمس بود و من هم سعی خود را در باره نجات سید نمودم ، و آنچه در قوه داشتم به فعل آوردم لکن به جهاتی که در حالات سید ذکر می شود مثمر ثمر نگردید .

شرح حال حاج شیخ ابو جعفر فقیه کرمانی

و از اساتیدم مرحوم حجة الاسلام شیخ ابو جعفر فقیه کرمانی بود که تکمیل فقه و اصول را در خدمت آن مرحوم نمودم و در حوزه درس آن مرحوم طرف توجه ایشان بودم و مکرر بنده را مخاطب داشته می فرمود قدر این درس را بدان که آنچه در این جا برایت حاصل می شود خلاصه و نتیجه زحمات اساتید است که گمان ندارم جای دیگر بتوانی تحصیل کنی و الحق، حق و صدق بود .

شرح حال آن بزرگوار از این قرار است: والدش مرحوم حاج آقا احمد فقیه کرمانی و ولدش در سنه (۱۲۵۸) واقع شده و در حجر پدرش تربیت شده و چنانچه شایسته بود شد . والد مؤلف نقل کرده که: در اوان صبی هیچ گاه فراغت نداشت و قبل از بلوغ به عبادت و زهدات معروف بود و هم از جوانی به وقار و سکینه حرکت می کرد . تا سن آن جناب به بیست و یک رسید در خدمت پدر به مکه معظمه و عتبات عالیات مشرف شد و پس از مراجعت از پدر مجاز شد و به حکم :

(شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند گاه به جان خدمت شعیب کند)
ایشان را امر به مسافرت و درك فیوضات خدمت اساتید فرمود . از کرمان به اصفهان سفر کرد و از مرحوم حاج شیخ محمد باقر و بعضی از علماء مجاز شده به عتبات سفر فرمود، که درك صحبت علماء عتبات را بفرماید . والد ماجدشان امر به مراجعت به اصفهان و ملازمت مرحوم حاج سیداسدالله و مرحوم حاج سید محمد شمعانی و آقا میر محمد هاشم چارسویی فرمود و به ایشان فرموده بود ، مقصود من اجازه گرفتن از علماء نیست، بلکه باید مدتی در اصفهان توقف کرد و با این سه بزرگوار معاشرت نموده، کسب اخلاق از این سه نفر بنمائید ، و همین قسم که فرموده بود، شد . هر کس آن سه نفر عالم بزرگوار را دیده بود ، و مرحوم استاد را ملاقات کرده بود می دید زهد و تقوی و فقه مرحوم حاج سیداسدالله دقت و کنجکاوای در اصول و اجتهاد در جزئیات حتی امور معاشیه مرحوم حاج

سید محمد شمعانی و ادب و حسن معاشرت و بزرگ منشی مرحوم آقا میرمحمد هاشم در ایشان هویدا بود. بالآخره در سنه (۱۲۸۷) مراجعت به وطن فرمود و به درس و قضاوت روزگار خود بهسر آورد، تا محرم (۱۳۱۴) که بدرود زندگانی فرمود. دوست و دشمن به زهد و تقوی ایشان متفق بودند. در احکام و نوشتجات ایشان کسی نسبت سهوی هم به ایشان نداد رحمه الله علیه.

در مرحله (بیست و هشتم) زندگانی مطابق سنه (۱۳۰۸) عزم بر مسافرت جزم شد. از حجة الاسلام استادی الملامه اجازت مسافرت خواسته و با ایشان مشاورت نموده فرمود: گمان ندارم در اصفهان و جای دیگر از بلاد ایران بر معلومات تو افزوده شود بهتر این است به عتبات عالیات سفر کنی و به سامراء توقف نمائی، که امروز مرکز علم است و منبع فضل و مهبط رجال از علماء است و محط رجال فقهها، و بالجمله روانه شدم و بر چیزی که زیاد متأسف بودم، فرقت ابوبین و دوری احباب بود. (يقولون ان الموت صعب وانما مفارقة الاحباب بالله اسعب) و از میانه دوستان و هم صحبتان دوری جناب آقا یحیی برادر مرحوم استاد بیشتر بود که ده سال فزون لیللاً و نهاراً با من انیس و جلیس بود، رفیق حجره و هم خوابه گلستان بودیم، و بهترین ایام زندگانی ما همان ایام بود که با هم زندگانی داشتیم. مختصر شرح حالات زندگانی از این قرار است:

شرح حال آقا یحیی

والد ماجدش مرحوم حاج آقا احمد فقیه کرمانی بود. تولدش در ربیع اول سنه (۱۲۸۷) و چون از مکاتیب ابتدائی فارغ شد، برای تحصیل مقدمات عربی از جانب حاج شیخ ابوجعفر برادر والا گهرش به این بنده سپرده شد.

و ده سال فزون پیوسته با هم بودیم تا سطح شرح لمعه و قوانین را تا قبل از مسافرت من دید و از ادبیات و ریاضیات بهره کافی به دست آورد، و از تاریخ و هیأت و جغرافیا نصیبی وافی برد. چون من سفر کردم به واسطه ازدواج نتوانست سفر کند، به ضرورت مفارقت بین ما واقع شد و از این رهگذر هفده سال دلنگ بودم، تا سنه (۱۳۲۵) که به سمت وکالت مجلس مقدس ملی از جانب کرمانیان منتخب شد و در ربیع الاول این سنه با برادرم شمس الحکماء که هم سرایشان و هم درس و هم شغل در وکالت، وارد دارالخلافه شدند، و در روز ورودشان احترام فوق العاده از ایشان به عمل آمد و استقبال خوبی از ایشان کردند، و همواره به راستی و درستی خدمت کردند و مورد هیچ گونه ایرادی واقع نشدند، با این که کلی ضرر جانی و مالی را متحمل شدند، هیچ گاه اظهار شکایت نکردند. و به نهایت عفت و پاکدامنی در طهران به سر بردند. و در ایام فترت و تعطیل مجلس نیز متوقف و منتظر فرج و هم اکنون چشم

به وجود ایشان روشن و دلم گلشن و از آثار ایشان تاریخ هفت هزار سال که از ظهور آدم ابوالبشر تا سنه (۱۳۲۷) وقایع معظمه را فهرست نموده، از ظهور انبیاء و حکماء و علماء و عرفاء و جلوس سلاطین و اختراعات عمده و غیره و تاریخ کرمان و جغرافیای آن سامان و کتابهای کوچک در هیأت و جغرافیا که مشاهده نمودم.

بالاخره در محرم (۱۳۰۹) از شهر کرمان هجرت کرده، چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی کرده باشم، به طهران آمدم و به درس مرحوم میرزای جلوه حاضر شده، ولی استفاده کامل در حوزه درس مرحوم آقا سید شهاب الدین شیرازی نمودم و حاضر درس مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی نیز می شدم و از هر دو بزرگوار فواید کلی بردم.

در بیان واقعه رژی

در سنه (۱۳۰۹) کمپانی رژی امتیاز دخانیات را از ناصرالدینشاه گرفت که بیع وشرای دخانیات منحصر به یک اداره باشد و به عوض چند کروار به شاه و درباریها داد و به همه بلاد ایران گماشتگان فرستاد و اداره خود را دایر نمود. حتی در قراء و دهات کس فرستاد و به مردم سخت گرفتند. بزرگان ایران از علماء و غیر هم بر معایب و وخامت این عمل واقف شدند که امروز دخانیات محدود شد فردا نمک و روز دیگر هیزم و ذغال و آب و غیره ، و به ازای آن مبالغی گرفته خواهد شد و صرف آبادی مملکت نخواهد شد ، یا تفاوت مواجب فلان شاهزاده است ، یا مدد معاش فلان آقا زاده ، یا خرج مسافرت فرنگ ، یا نیاز خانم قشنگ ، ملت متضرر شده است ، نفع را خارجه برده و بر مملکت هم مسلط و نفوذ تامی حاصل خواهند کرد. جمعی از عقلاء خدمت مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی رسیده ، معایب متضمنه و مستتره در این کار را عرضه داشتند و هم به علماء اصفهان ضرر و عاقبت امتیاز و نتایج مترتبه بر آن را نوشتند لذا مرحوم میرزای آشتیانی حکم به حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به این عبارت نوشتند و نسبت آن را به مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی دادند و منتشر ساختند .

صورت حکم به حرمت دخانیات

بسم الله الرحمن الرحيم - اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است عجل الله فرجه .
قبل از انتشار شرح را به حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی که در سامراء متوقف و رئیس امامیه بودند نوشتند . ایشان هم اعضاء فرمودند و خوب ایستادگی فرمود . بالجمله در تمام بلاد ایران این حکم منتشر شد و همه اطاعت کرده ترك استعمال دخانیات نمودند . چون حال بدین منوال شد کمپانی به توسط قوام الدوله وزیر امور خارجه شکایت به ناصرالدین شاه برد . شاه ، عبدالله خان والی را خدمت میرزای آشتیانی فرستاد که

یا باید در ملاء عام قلیان بکشید و یا از ایران خارج شوید. مرحوم میرزا، شق اخیر را قبول فرمود و عازم بر حرکت شد، که اهالی طهران از اعلی و ادنی زن و مرد، سیاه و سفید، غریب و خودی، بومی و شهری، حر و مملوک، از صنیر و کبیر به هیجان آمده، زلزله در ارکان شهر افتاد و همه ناله کنان و فریاد زنان و اشریعتا گویان به هر طرف در حرکت، و دور خانه میرزا طواف کنان بودند و به فاصله يك ساعت تمام دكا كین وسراها بسته و تعطیل عمومی شد.

راستی شور ملی را چه اثر است. به خاطر دارم که در آن هنگامه چون ابر بهاری گریان بودم و سبب آن گریه را تاکنون ندانستم. باری مرحوم آقا سید محمد رضای مجتهد طباطبائی با فاعیل خود و مرحوم آقا سید علی اکبر مجتهد تفرشی و سایر علماء اطراف جناب میرزا را گرفته هنگامه برپا شد. مجدداً میرزا عیسی وزیر و عبدالله خان والی و مجدالدوله خدمت جناب حجة الاسلام میرزای آشتیانی رسیده، عرض کردند شاه فرموده است، امتیاز داخله ایران را موقوف کردیم، که در داخله ایران اهالی آزاد باشند و بیع و شری منحصر نباشد، لکن امتیاز خارجه با کمپانی است، حالا از صرافت و ضدیت با دولت منصرف شوید، و در ملاء عام قلیان بکشید، جناب حجة الاسلام فرمود، خلاف حکم را نمی توان نمود، و شق عصای مسلمانان را نمی نمایم. عبدالله خان والی در مقام اجراء حکم شاه برآمده و گفت حتماً باید قلیان بکشید که يك دفعه مرحوم آقا سید محمد رضای طباطبائی از حالت طبیعی خارج شد و بنای بد گفتن را گذاشت که شاه.... و تو نایب السلطنه غلط کردید دور شوای ملعون از مجلس مسلمانان الخ. مردم که این تغییر آقا را دیده به هیجان آمدند. مجدالدوله از مجلس حرکت کرد که فرار کنند، او را به میان گرفتند، نزدیک بود کار او را یکسره نمایند، که حاج علی اکبر بروجردی که همه وقت در پی بهانه و مستمسکی بود که با مجدالدوله دوستی مخصوص داشته باشد و خدمتی به او بنماید مستمسک دست او آمد. فوراً دست مجدالدوله را گرفت که الان ما با هم می رویم به ارک و این امر را به اصلاح می گذرانیم. مجدالدوله که برای خود نجات را فوری می دانست تصدیق حاج علی اکبر را نمود و دست هم را گرفته از خانه حجة الاسلام خارج و به طرف ارک رهسپار شدند. جمعی از مردم هم با حاج علی اکبر و مجدالدوله به راه افتاده که نتیجه را بدانند. نزدیک به دروازه ارک که رسیدند، نایب السلطنه کامران میرزا با جمعی از اهل نظام به مجدالدوله برخورد و چون حاج علی اکبر را با او دید، بنای تشدد و تغییر را گذارد. و عده ای از مردم که مسبوق به مطلب نبودند در مقام حمایت از حاج علی اکبر برآمده، هياهو و فریاد کنان به طرف نایب السلطنه و حاج علی اکبر جمع شده، نایب السلطنه که این حال را دید وارد ارک شده و حکم داد که درب ارک را ببندند. مستحفظین و قراولان ارک در مقام معانعت مردم برآمده، مردم بازاری چون منع را دیدند، حریص تر شدند هجوم آورده که وارد ارک شوند.